

مومیایی

در ایران باستان

« نکته‌ای تازه از شاهنامه فردوسی »

مومیایی در مصر سابقه چند هزار ساله دارد، در ایران قدیم یعنی همان دوره‌ای که در مصر رواج داشته و احتمالاً قرن‌ها پیش از ظهور زرتشت معمول بوده است و نشانه‌هایی از آن را در داستان‌هایی که در شاهنامه فردوسی آمده است می‌بینیم. در صدق گفتار و رعایت امانت فردوسی شکمی نیست و مسلماً این نشانه‌ها را فردوسی اضافه نکرده است، بلکه در داستان شاهان و پهلوانان قدیم ایران آمده و فردوسی نیز پرسیده از هر کسی پیشمار و سپس بشعر آورده است. واگر گفته شود: چرا در کشوری که صنعت مومیایی را میدانستند و مدتی هم بدان عمل کرده‌اند نمونه‌هایی بجای نمانده است؟ جواب این پرسش را معتقدات مردم روشن میکند؛ آنها معتقدند که کالبد بزرگان نمی‌پوسد و متلاشی نمیشود و داستان‌هایی از اجسادى که بچشم دیده‌اند هنوز هم بر سر زبان‌هاست این اعتقاد از کجا پیدا شده است؟ باید گفت: در دوره‌های گذشته مومیایی‌هایی دیده‌اند و چون تعبیری برای این امر نداشتند. ناچار بقدرت خدا و تقرب آن افراد در پیشگاه خدا توجیه کردند، در بحار الانوار در باب احوال بعد از مرگ بزرگان دینی این جمله را می‌بینیم:

« وان لحمهم حرام علی الارض ». و چون نبش قبر مردگان در مذهب

اسلام ناروا و حرام است لذا تحقیقی در این زمینه دنبال نشده است، و تحقیقات آینده این مسئله را روشن خواهد کرد، اما آنچه که در شاهنامه آمده است با تعریفی که هرودت دربارهٔ هنر مومیایی کرده مشابهت دارد، اینک ابتدا گفته هرودت و سپس گفتهٔ فردوسی را نقل می‌کنیم:

« در آغاز کار، مخ مرده را با چنگکی از بینی بیرون می‌آورند و چون پاره‌یسی از مخ را باین ترتیب بیرون آوردند، باقیمانده آنرا با داخل کردن پاره‌یسی داروها بیرون می‌آورند پس از آن با سنگ برنده‌ای پهلوی مرده را می‌شکافند و امعاء و احشاء او را خارج می‌کنند، آنگاه درون شکم را با شراب خرما می‌شویند و بر آن گردهای خوشبو می‌پاشند و سپس آنرا با مرّ خالص و فلوس و چیزهای معطر دیگر پر می‌کنند و پهلوی را بصورت اول خود میدوزند و چون این کارها انجام شد نهمین مدت هفتادروز در حمامی از ناترون^۱ قرار میدهند و این حد قانونی است که کسی نباید از آن تجاوز کند، پس از این مدت مرده را از حمام بیرون می‌آورند و می‌شویند و با نوارهای پارچه‌یسی آغشته بموم آنرا نوارپیچ می‌کنند و این نوارها را با قشری از صمغ مخصوص می‌پوشانند که مصریان آنرا معمولا بجای سریشم بکار می‌برند. چون این کارها تمام شد، صاحبان مرده جسد مرده خود را میگیرند و برای آن تابوتی از چوب بصورت انسان می‌سازند و مرده را در آن میگذارند. پس از آنکه در تابوت را محکم بستند آنرا در لحد بصورتی قرار میدهند که ایستاده و بدیوار تکیه داده باشد. با این خرج‌های سنگین است که اجساد مردگان خود را برای محفوظ ماندن مومیایی می‌کنند.»^۲

و فردوسی در مرگ یزدگرد بزه‌گر چنین آورده:

۱- ناترون سیلیکات سدیم و آلومینیوم است بنورمول $Na_2Al_2Si_2O_{10} \cdot 2H_2O$

۲- نقل از تاریخ تمدن ویل دورانت کتاب اول مشرق زمین: گاهواره تمدن ترجمه

ز لشکر خروشی برآمد چوکوس
 همه جامه‌ها را بکردند چساک
 از آن پس بکافید موبسد برش
 بیباکند یکسر بکافور و مشک
 بتابوت زرین و در مهد ساج
 که شاه‌ا زمان آوریدت بطوس
 همی ریختند از بر یال خاک
 میان تهی‌گاه و مغز سرش
 بدیبا تنش را بکردند خشک
 سوی پارس شد آن خداوند تاج^۱

از داستانهای اساطیری شاهنامه در پادشاهی فریدون میخوانیم که:
 فریدون سه‌پسر داشت ایرج و سلم و تور، کشور را سه‌قسمت کرد و هر ناحیه
 را بفرزندی سپرد، ایران نصیب ایرج شد، سلم و تور بر او رشک بردند و بر
 این تقسیم اعتراض کردند، ایرج برای جلب محبت و جلوگیری از یک‌جنگ
 داخلی بسوی برادران شتافت ولی محبت و فروتنی او برتنی و آتش غضب
 برادران را فرو نماند، تور سر ایرج را جدا کرد و مغزش به‌مشک و عبیر بیاکند
 و پیش فریدون فرستاد:

سر تاجور زان تن پیلوار
 بیباکند مغزش بمشک و عبیر
 بخنجر جدا کرد و برگشت کار
 فرستاد نزد جهان‌بخش پیر

ورسیدن پیک و تحویل‌دادن سر ایرج را فردوسی چنین آورده:

خروشی بر آورد دل سوگوار
 بتابوت زر اندرون پرنیان
 ابا ناله و آه و با روی زرد
 ز تابوت زر تخته برداشتند
 ز تابوت چون پرنیان بر کشید
 یکی زر تابوتش اندر کنار
 نهاده سر ایرج اندر میان
 به پیش فریدون شد آن شوخ‌مرد
 که گفتار او خوار پنداشتند
 سر ایرج آمد بریده پدید

فریدون سخت غمگین شد و کینه سلم و تور را بدل گرفت، تا اینکه ماه
 آفرید زن ایرج که هنگام مرگ شوهر باردار بود دختری زاد، سالها سپری

شد دختر بسن بلوغ رسید و همسر پشنگ گردید و از این ازدواج فرزندی بوجود آمد که منوچهر نام نهادند، منوچهر سه تشویق فریدون بخونخواهی ایرج کمر بست و برسلم و تور تاخت و بر هردو پیروز شد و سر تور و سلم را از تن جدا کرد و به پیش فریدون فرستاد. فریدون سر سلم و تور را با سر ایرج که دست کم از سی سال پیش مانده بود در برابر خود نهاد و زارزار گریست:

چو این کرده شد روز بر گشت بخت بزمرد برگ کیسانی درخت
 کرانه گزید از بر تاج و گاه نهاده بر خویش سر هر سه شاه
 پراز خون دل و پرزگریه دوروی چنین تا زمانه سر آمد بر اوی^۱

مسلماً سر ایرج مومیایی شده بود به همین جهت بعد از گذشت سالها تباه نشده بود و فردوسی هم تصریح کرده « بیاکند مغزش به مشک و عیبر ». موضوع دیگری که مومیایی بودن این اجساد را تأیید می کند. آن است که جسد را بر تخت می نشاندند و کلاه بر سرش می نهادند و بر میانش کمر می بستند. بعد از کشته شدن پیران، بیژن چنین دستور میدهد:

بفرمود تا مشک و کافور ناب بقیر اندر آمیخته با گلاب
 تنش را بیالود زان سر بر سر بکافور و مشکش بیاکند سر
 بدییای رومی تن پاک اوی بپوشید آن جان ناپاک اوی
 یکی دخمه فرمود خسرو بمهر بر آورده سر تا بگردان سپهر
 نهاد اندر او تخت های گران چنانچون بود درخور مهتران
 نهادند سر پهلوان را بگناه کمر بر میان و بسر بر کلاه^۲

کی خسرو بعد از آنکه شیده را کشت درباره دفن او چنین فرمان میدهد:

بر او کرد جوشن همه چاک چاک همی ریخت بر تارک از درد خاک
 بر هام گفت این بد بدسگال دلیر و سبک سر مرا بود خال

۱- شاهنامه فردوسی چاپ شوروی جلد اول ص ۱۰۴

۲- « « « جلد پنجم ص ۲۲۷ (حاشیه)

یکی دخمه خسروانی کنید
 بشوید مغزش بکافور نساب
 کله بر سرش عنبر آگین نهید

نشست از بر گاه و پیشش سپاه
 پیاده برهند بی رنگ و بسوی
 دو هفته ببودند بسا سوك شاه
 بکردند بسالای او ده کمند
 دیقی و دیبای رومی سپاه
 تنش را بدو در بکردند خشك
 بر سر ز کافور و زمشك تاج^۲
 و درمرگ فرود سیاوش فردوسی گوید:

بکردند بر تیغ آن کوهسار
 بدیبای زربفت و زرین کمر
 گل و مشك و کافور و می خور استند
 رخس را بعطار و گلاب و به مشك
 شد آن شیردل شاه گردنفر از^۳

بکردار ایوان یکی دخمه کرد
 تنش را بپوشید چینی حریر
 نشاند و بر آویخت بر سرش تاج

پس از کشتش مهربانی کنید
 تنش را به مشك و عبیر و گلاب
 بگردنش برطوق زرین نهید
 و درمرگ کاوس چنین آمده:

جهاندار کیخسرو آمد بگناه
 از ایرانیان هر که بد نامجوی
 همه جامه هاشان کبود و سیاه
 ز بهر ستودانش کاخی بلند
 ببردند پس نامداران شاه
 بروتافته عود و کافور و مشك
 نهادند زیر اندرش تخت عاج
 و درمرگ فرود سیاوش فردوسی گوید:

بفرمود تا دخمه شاهوار
 نهادند زیر اندرش تخت زر
 تن شاهوارش پیارا استند
 سرش را بکافور کردند خشك
 نهادند بر تخت و گشتند باز
 و درمرگ بهرام گودرز گوید:

چو شد دور زان جایگاه نبرد
 بیاکند مغزش به مشك و عبیر
 بر آئین شاهانش بر تخت عاج

۱- شاهنامه فردوسی چاپ شووری جلد پنجم ص ۲۷۶

۲- جلد پنجم ص ۳۷۸ « « «

۳- جلد چهارم ص ۶۷ « « «

سر دخمه کردند سرخ و کبود توگفتی که بهرام هرگز نبود^۱
 گر شاسب پهلوان مشهور وقتی که از عجایب نواحی طنجه دیدن میکرد
 دخمه‌ای می‌بیند که نگهبان آن مجسمه‌ای خودکار و دربان آن شیر فلزی
 متحرك و آتش‌دهان بوده است و در داخل دخمه جسدی مومیایی شده می‌بیند
 اسدی آن مومیایی را چنین تعریف کرده:

در او تختی از زر و مردی دراز بر آن تخت بد مرده از دیرباز
 گرفته همه تنش در قیر و مشک گهر برش واز زیر کافور خشک^۲
 اگر این تعریف را با تعریفی که فردوسی در مورد جسد پیران کرده
 و گفته:

بفرمود تا مشک و کافور ناب بقیر اسدر آمیخته با گلاب
 تنش را بیالود از آن سر بسر بکافور و مشکش بیاکند سر^۳

مقایسه کنیم شباهت آندو آشکار خواهد شد. و از این شباهت نتیجه
 می‌گیریم که، کار آکندن مغز و تهیگاه از مواد معطر که در شاهنامه آمده
 نوعی مومیایی کردن اجساد بوده است. باز در همین گر شاسب‌نامه می‌خوانیم
 که گر شاسب در هنگام مرگ دربارهٔ دفن و کفن خویش سفارش می‌کند که
 تهیگاهش را از مشک ناب پر کنند و تنش را بعنبر و گلاب بشویند:

چو رخشنده تیغم زتاری نیام بر آید شود لاله‌ام زرد فام
 تنم را بعنبر بشوی و گلاب بیاکن تهیگاهم از مشک ناب^۴

گر شاسب سپس پیش‌بینی میکند؛ که پس از گذشتن سالها پادشاهی
 به سلطنت میرسد و برای کینه‌کشی آرامگاه مرا می‌گشاید تا جسد مرا بسوزاند

۱- شاهنامه فردوسی چاپ شوروی جلد چهارم ص ۱۱۲

۲- گر شاسب‌نامه اسدی بکوشش یغمائی ص ۴۵۷

۳- شاهنامه فردوسی چاپ شوروی ج ۵ ص ۲۲۷

۴- گر شاسب‌نامه اسدی بکوشش یغمائی ص ۴۶۵

و چون چهره مرا می بیند از کرده خود پشیمان میشود:

همی بر جهان سالها بگذرد	زمانه بدین دگر بگرود
بیاید یکی شاه گیتی گشای	که او را نباشد خرد رهنمای
کجا نام آن شاه بهمن بود	به بر رأی و کیش برهمن بود
بویژه بیاید ز کین بر سرم	کز آتش بسوزد همه پیکرم
چوبگشایدم چهره گریان شود	ز کاری چنان بس پشیمان شود ^۱

یقین است که منظور از «چهره» صورت مومیائی شده است نه جمجمه استخوانی پوسیده

در ترجمه تاریخ طبری این عبارت را می خوانیم:

«پس پرویز بگفت تا آن مرد را از خون برداشتند صبر و کافور و زنگار براندود تا خشک شده و بر جمازگان بسوی قیصر بردند.»^۲ موارد یادشده قسمتی از شواهد و نشانه هائی است که نمایانگر وجود يك نوع مومیایی در ایران می باشد. و نیز از سیاحان خارجی شاردن در سیاحتنامه خود در جائیکه از مومیای ایران و انواع آن یاد میکند، توضیح میدهند که يك نوع مومیای از اجساد مومیایی قدیم که زیر خاک متحجر شده اند بدست می آید و معتقد است که مانند سرزمین مصر در ایران هم مومیایی وجود داشته است و از قبول میرزا شفیع نام مومیایی هائی را که در حفاری زمین برای قنوات دیده شده شرح میدهد که سالم مانده بود و حتی موی چانه و سر و ناخن و چهره آنها بحالت اصلی باقی مانده بوده است، اینک ترجمه گفتار شاردن را که به اعتقاد ما قوت بخشیده و صحت آنرا تأیید می کند در اینجا نقل می کنیم:

« مومیای : پنجم مومیای است و در ایران دو قسم از آن بدست می آید یکی مومیای معمولی می باشد که از اجساد مومیایی متحجر بمروور دهور و

۱- گرشاسبنامه اسدی بکوشش یغمائی ص ۴۶۶

۲- ترجمه تاریخ طبری بکوشش دکتر مشکور ص ۲۱۲

مدفون در شن خشك و سوزان استخراج میشود، و کیفیت آن برای کلیه کنجکاوان معلوم است. این نوع مومیای بمعنی حقیقی فقط تحجر اجساد مومیایی شده‌ای می‌باشد، که به ادعای ایرانیان تقریباً متعلق به دو هزار سال پیش است، در خراسان که باختریان (Bactrienne) باستان می‌باشد بدست می‌آید.

اجساد عجیب مومیایی در خراسان: یکی از وزیران ولایات، بنام میرزا شفیع که دانشمند متبحری می‌باشد، مکرر بر این گفته است که هنگام حفر قنوات تحت الارضی برای انتقال آب، ازین مومیایی‌ها در شن پیدا کردند که طول قدشان بالغ بر هفت تا هشت پا (Pied = ۱۳۴۸/۱۰ متر) بوده است و احتمال می‌رود که در آن زمان یا اجساد آدمی بزرگتر بوده و یا اینکه برای تفریح، آنها را بلندتر و بزرگتر از آنچه که بوده‌اند مومیایی کرده و مدفون ساخته‌اند، تا مایهٔ اعجاب آیندگان گردد. این وزیر باز هم می‌گفت که، سروچانهٔ این اجساد همچنان مستور از موی بود و ناخن‌های دست و پایشان نیز دیده می‌شد، و صورت‌شان بقدری کم خراب شده بود که خطوط چهره هنوز نمایان بود. او در این مورد برایم اظهار میداشت که جسم و جسد مانند اسفنج است و اگر خون و اجزاء لطیف بسیار مرطوب آنرا بردارند و آنها را خشك کنند، می‌توانند طی قرون متمادی محافظت کنند، سرزمین باختریان شن گرم و خشك می‌باشد، و بدین طریق برای محارست و تحجر اجساد بسیار مناسب است.

کانه‌های مومیایی ایران: قسم دیگر از مومیای صمغ گرانبهائی است که از صخره سنگ ترشح می‌کنند، دوکان، یا دو چشمه از این مومیای در ایران وجود دارد، یکی در کرمان صحرا (Crramanie deserte) در سرزمین سار (Sera) می‌باشد که بهتر است چنانکه تأکید می‌کنند در بدن انسان هرگونه شکستگی، گسستگی و خوردی پدید آید، نیم درهم (Drayme) ازین مومیایی کافی است که درد را در ظرف بیست و چهار ساعت شفا بخشد، نظر به آزمایش اثرات شفا بخش معجزه‌آسای دائم این داروی گرانبها، همه

ایرانیان بدان ایمان دارند، کان دیگر مومیای در سرزمین خراسان، باختریان باستان است، همان ناحیه‌ای که گفتیم اجساد مومیایی انسانی نیز در آنجا، به‌مانند مصر، وجود دارد، صخره سنگ‌هایی که مومیایی واقعی در آنها ترشح می‌کند، متعلق به شاهنشاه است، و نیز هرچه که بدست می‌آید، مال ایشان می‌باشد این کان‌ها بمهر پنج‌تن از اولیای عالی‌مقام ابالت ممهور و مقل می‌باشد. در مدت سال فقط یکبار در حضور اولیای مزبور و نیز مأمورین متعدد دیگر کان را می‌گشایند، و هرچه از این مصطلکی (Mastic) وجود دارد و یا قسمت اعظم آن‌را بر میدارند و بخزانه شاهنشاه ارسال میدارند و هنگام لزوم به اندک بهائی آنرا از گنجینه مزبور میگیرند. لغت مومیای فارسی است و از کلمه موم (Moum) مشتق شده که بمعنی صمغ وانگم و روغن می‌باشد عبرانیان و اعراب لغت مزبور را در همین معنی بکار میبرند. ایرانیان حکایت می‌کنند که دانیال نبی تهیه و ترتیب استعمال مومیای را بر ایشان آموخته است. ۱

از گفته این سیاح خارجی در می‌یابیم:

- ۱- این مومیایی‌ها در یک مکان و نزدیک بهم بوده‌اند و عصاره آن‌ها بصورت مومیای در کان جمع میشده است.
- ۲- سرزمینی که مومیایی در آن پیدا شده و سرزمینی که کان مومیای در آن است خشک و شن‌زار و گرم می‌باشد.
- ۳- بگفته ایرانیان این اجساد تقریباً دو هزار سال پیش مومیایی شده‌اند. از مطالعه نکات بالا دو فرض پیش می‌آید:

اول اینکه برای نگهداری مومیایی‌ها استودان یا استودان‌هایی در سرزمین خراسان بوده است که بمرور زمان بر اثر حوادث طبیعی در زیر

و ماسه مدفون شده و بر اثر فشار طبقات زمین مشك و عبیر و کافور و قیر و موم و سایر موادی که این اجساد را با آن اندوده بوده‌اند تراویده و درجائی جمع می‌شده که آنجا را کان مومیای ناهیده‌اند. و نظیر شرح متون سنگ نبشته‌های بیستون تاریخ هم آن‌ها را از یاد برده است

دوم اینکه همان طوری که گرشاسب پهلوان دربارهٔ جسد مومیائی شده خود پیش بینی کرده و گفته :

همی بر جهان سالها بگذرد	زمانه بدین دگر بگردد
بیاید یکی شاه گیتی گشای	که او را نباشد خرد رهنمای
کجسا نام آن شاه بهمن بود	نه بر رأی و کیش برهمن بود
بویژه بیاید ز کین بر سرم	کز آتش بسوزد همه پیکرم
چو بگشایدم چهره گریان شود	ز کاری چنان بس پشیمان شود

بر اثر آمدن دین جدید که همیشه در آغاز با خشونت و سخت گیری و مبارزه با اعتقادات و رسوم گذشته همراه است مومیایی و مومیایی کردن ناروا و عملی برخلاف دین تعریف شده و دین آوران جدید سعی کرده‌اند که آثار ماضی را نیز از بین ببرند، و چون علاقه و دلبستگی مردم به اعتقادات مذهبی مسأله‌ای نیست که بتوان در مدت چندسال آنرا تغییر داد و احتیاج به طول زمان دارد از این رو افراد برای نگهداری مومیایی‌ها به تلاش افتاده و براهن‌سائی متخصصین این هنر بهترین جای را که مناسب برای نگهداری مومیایی است برگزیده و به استودان‌هایی که در زیر شن‌ها ساخته‌اند مخفیانه منتقل و پنهان کرده‌اند و بمرور زمان این دخمه‌ها فرو ریخته و اجساد مومیایی شده در زیر خروارها شن و ماسه مدفون و زیر فشار قرار گرفته است تحقیق در صحت و سقم یادداشت‌های این سیاح بعهدہ باستان شناسان است تا گوشه دیگری از تمدن و فرهنگ شش هزارسالهٔ کشور عزیزمان مکشوف گردد.